

بنولیس نولیستن، بفرما، فرمودن

بنما، نمودن، بیا، آمدن

برو، رفتن، بنشین، نشستن

برخیز، برخاستن، ببر، بردن

بیاور، آوردن، بخور، خوردن

بنوش، نوشیدن، بلیس، لیسیدن

بخای، خاییدن، بچش، چشیدن

بچشان، چشانیدن، بگور، گوریدن

تمت

۴۲

مَعَلَّا، بَارِكَاةٌ، اَعْلَا، فَوْقَ

سَمَوَاتٍ، عَوَارِضٌ، اِيْرَادٌ، وِلَايَةٌ

اَكْثَرًا، رِعَايَا، مَبَاشَرَةٌ، تَوْهَمٌ

اَلْتِمَاسٌ، وَقْوَعٌ، تَحْرِيرٌ، اِرْبَعِيْنَ

رُقْعَةً، رُقِيَّتٌ، مُمْكِنٌ، مَوْجِبٌ

انتظار، جواهر، زواهر

فرقت، وادي، غربت، هجر

خاطر، خورشيد، معنا، منت

امراض، لكن، الام، روحان

وحدت، افتراق، تقرير